# النكت الاعتقاديه

تأليف

ركن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق

الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ

( المفيد )

المتوفى سنه ۴۱۳ هجريه

چاپخانهٔ اقبال

تهران

۱۳۲۴

# النكت الاعتقاديه

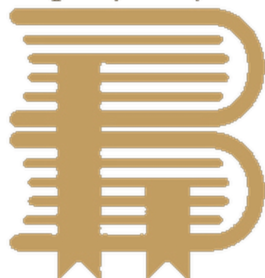
## تأليف

ركن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق
الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
( المفيد )

المتوفى سنه ۴۱۳ هجريه

با ترجمه فارسى بقلم
محمد تقى دانش پژوه

چاپخانهٔ اقبال
تهران
۱۳۲۴



این کتاب نفیس که سابقاً دانشمند بزرگوار حجة‌الاسلام
آقای سید هبة‌الدین شهرستانی بچاپ رسانیده بودند و نسخه آن
نایاب شده بود اینک بانظر عالم جلیل آقای سید محمد مشکوة
استاد محترم دانشگاه ازمحل وجوه شرعیه باترجمه فارسی بچاپ
رسیده و تعداد سیصد نسخه از آن مجانا داده شد

بسمه تعالی شانه

ابو عبدالله محمدبن محمدبن‌النعمان قمی حارثی بغدادی عکبری کرخی معروف بمفید وابن المعلم رئیس رؤساء دانشمندان شیعه میباشد نجاشی گوید که عربی‌نژاد است ویکی‌از اجداد اوحارث بن مالك نام دارد وبگفتهٔ ابن ادریس وورام بن ابی‌فراس‌از مردم عکبراه (شهری درده فرسنگی بغداد) از موضعی معروف بسویقه ابن‌البصری بوده است

وتنها ابن‌شهرآشوب اورا قمی مینویسد وابی‌الفلاح حنبلی ویرابکرخی توصیف میکنداابن حجرعسقلانی گوید پدر مفید در واسط دبیری میکرد و در همانجا متولد شده بود ودرعکبراء کشته گردید

مفید بگفته شیخ طوسی وابن‌ندیم وابن‌شهرآشوب درسال۳۳۸متولد شده است

ولی نجاشی وعلامه طبق بعضی ازنسخ خلاصه دوتاریخ ۳۳۶ و ۳۳۸ را احتمال‌داده اند ودر نسخ دیگر خلاصه ۳۳۳ و ۳۳۸ نوشته است و یافعی گوید که مفید ۷۶سال عمر کرد ودر ۴۱۳ بمرد

و در هدیةالاحباب ماده تاریخی میآورد بدین عبارت :

۴۱۳ ۷۷

و بعدعز رحم المفید

باری مفید بنقل ورام وابن ادریس همراه پدر ازعکبراء ببغداد آمده دانش‌آموزی آغاز کرد نخست نزد ابی‌عبدالله جعل وسپس نزد ابی یاسر غلام ابی‌الجیش تلمذ نمود وبراهنمائی ابی‌یاسر بمجلس درس‌علی‌بن عیسی رمانی آمده بود اتفاقاً درآنجا مردی بصری ازرمانی‌مسئله غدیر وغاررا برسیدرمانی گفت خبر غدیر روایت‌است وخبرغار درایت ودرایت بر روایت مقدم میباشد بصری سخنی‌نگفت مفید ازاو پرسید درباره کسی که با امام عادل جنگ کند چه میگوئی؟ پاسخ دادکافراست بلکه فاسق‌است مفید گفت پس درحق علی ع و

طلحه وزبیر چه‌میگوئی؟ گفت علی امام است وآندونفرهم توبه کردند مفید گفت خبرجمل درایت‌است وتوبه آنها روایت رمانی پرسید مگر آنکه که بصری ازمن پرسیدحاضربودی؟ مفید گفت بلی. وروایتی برابرروایتی و درایتی برابر درایتی رمانی ازنام واستاد وی پرسید ونامهٔ بخود مفید داد که باستادش ابی‌عبدالله جعل برساند و در آن نامه ویرا بمفید لقب داد مامقانی و صاحب روضات وقاضی نورالله نقل‌میکنند که میان قاضی‌عبدالجبار وشیخ مفید نیز چنین مناظرهٔ شده وقاضی اورا بمفیدملقب ساخت وخبرمناظره بعضدوالدله که رسید مفیدرا خواست وشرح قصه را ازوی پرسید واو را بجائزه داد ولی ابن‌شهرآشوب گوید که صاحب‌الزمان اورا بمفید ملقب ساخت وشرح آنرابه بمناقب خود احاله میدهد که اتفاقاً درآنجاهم ذکر نکرده است وشاید مراد او این باشد که در یکی ازدو توقیع صادره از ناحیه مقدسه بمفید با عبارت (للاخ‌السدید والولی‌الرشید الشیخ‌المفید) خطاب شده است و در اینکه مفید بابن‌المعلم معروف بود. قدمای مورخین شیعه وسنی تصریح دارند

باری مفید هفتاد ونه سال‌بزیست وباتفاق مورخین دررمضان۴۱۳ در بغداد ازاین‌سرای رخت بربست وروزمرك اوباختلاف روایات جمعه یاپنجشنبه دوم یاسوم رمضان بوده است در آنروز جنازه ویرا بمیدان اشنان برای نماز برده اند وعده کثیری ازسنی وشیعه حضوریافتند بطوریکه نظیرآن دیده‌نشده بوده و بگفته یافعی هشتاد هزار شیعی جنازه مفید را مشایعت نمودند و سید مرتضی برآن نماز گذارد و درمرك او قصیده غرائی گفت و مهیار دیلمی هم قصیدهٔ سرود ودرآن اشاره کرد که دوست ودشمن برمرك مفید گریستند وشیخ طوسی نیز بدینمعنی اشاره کرد

مفید را نخست درخانه وی بخاك سپردند وسپس ببقعه کاظمیه نزدیك مقبره امام جوادع پهلوی قبر ابن قولویه ابوالقاسم جعفر نقل‌دادند

بگفته مورخان سنی وشیعی مفید درفقه و کلام و روایت قویدست بود

ودر مناظره مهارت داشت وبسیار زیرك وهوشمند وباریك بین وحاضر جواب بوده است وباهمه ارباب مذاهب مناظره میکرد وکتب بسیاری درنصرت مذهب شیعه نوشت ودرسایه عضدالدوله مقام ونفوذی داشت وملوك اطراف بدو اعتقاد داشتند ودر مجلس درسش ازهر مذهبی میآمدند

مفید بسیار شیفته علم وخدا ترس ونمازگذار بود وروزه فراوان می گرفت بغایت پارسا بود ولباس درشت میپوشید بسیار صدقه میداد در ترویج تشیع بقدری کوشید که گفته اند اورا برهر امامی مذهب حقی است ، شب را کم میخوابید وبنماز یامطالعه وتدریس وقرائت قرآن میپرداخت، نفوذ او بحدی بود که اهل سنت پس از مرگش بیاسودند وابوالقاسم خفاف بغدادی متوفی ۴۵۰ ازشنیدن خبرمرك او درخانه خود بتهنیت بنشست وگفت اکنون مرك مرا گوارا است

مفید باعلمائی مانند رمانی وقاضی عبدالجبار وباقلانی وابوبکر سیار وابوبکر دقاق ودیگران مناظره نمود ومجابشان ساخت وپاره ازاین حکایات را درعیون ومحاسن خویش آورد که سید مرتضی فصولی از آنرا درکتابی گردآورد وکراجکی درکنزالفوائد شمتی ازآنهارا نقل کرد

از کتب شیخ پیداست که وی درمسائل کلامی وادبی بانظر دقت وتحقیق وارد میشد وبتشیید آراء خویش میپرداخت وعقایدی راکه نمی پذیرفت نقض میکرد وفکری بسیارآزاد داشته بود وازمخالفت دیگران نمی هراسید بسیاری ازمشاهیر مانند جاحظ وابن عباد واصم وبلخی وجبائی و جز آنها را درکتب خود رد نمود درفقه وکلام وتاریخ مذاهب وهمچنین درمواضیع مهم علمی و دینی مانند امامت وغیبت واعجاز قرآن وغیره کتاب نوشت

بخصوص آراء نحل اسلامی را خوب میشناخت شماره کتب اورا از ۲۰۰ بیشتر میدانند ونجاشی ۱۷٤ کتاب ازوی یاد میکنند وشیخ طوسی ۱۹ ومجلسی

۱۸ کتاب را نام میبرند که نمونه ازآنها ذکر میشود مقنعه وارکان درفقه و ارشاد و مجالس واختصاص ومقالات و رساله سهو نبی وخواب او درنماز و اجوبه مسائل‌سروی وعکبری و جاجبی والنکت فی‌مقدمات‌الاصول که نجاشی ذکر کرده است

کتاب حاضررا عالم خبیرشهرستانی بمفید انتساب داده ودر۱۳۴۰ در بغداد بچاپ رساند

درباره جلالت مقام منید علما حکایاتی آورده‌اند از جمله دوتوقیعی که بروایت ابوعلی طبرسی دراحتجاج یکی درصفر ۰ ٤ ودیگری در۲۳ذیحجه ٤۱۲ ازناحیه مقدسه امام زمان بنام شیخ مفید صادر شده ودرهر دونامه مفید بخلوص عقیده و نصرت حق ستوده شده است و نیز گفته اند که امام ٤ ابیاتی دررثاه وی بخط شریف خود برتربت او نوشت و حکایت خواب دیدن مفید حضرت فاطمه‌را وامربتعلیم فقه بحسنین٤ وتعبیرآن بسپردن‌سید مرتضی ورضی بوسیله مادرآنها برای تعلم فقه بمفید دربامداد همانشب نیز در شرح نهج - البلاغه ابن ابی‌الحدید مسطور است ونیز شهرت داردکه مفید باسید مرتضی درمسئلهٔ مناظره کردند ومفید بخواب دیدکه امام بدو فرمود شیخ ومعتمد من حق باپسر من است

اما مشایخ روایت واستادان مفید را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند مانند جعفربن قولویه «۳٦۷یا۳٦۸» ومحمد بن بابویه «۳۸۱» وحسن بن حمزه طبری «۳۵۸» که در ۳۵٤ مفید ازوی‌تحمل روایت نمود واسکافی «۳۸۱» ومحمدبن داود قمی واحمدبن‌الولید وابی‌غالب زراری «۲۸۵-۳٦۸» وقاضی ابیعبدالله صمیری «٤۳٦»

و ازشاگردان معروف او میتوان این عده را نام برد: شیخ طوسی «۳۸۵-٤٦۰» وسیدمرتضی «۳۵۵-٤۳٦» وسیدرضی ۳۵۹-٤۰٦» وسالار دیلمی «٤٤۸یا ٤٦۳» وابویعلی جعفری «٤٦۳» وابوالعباس‌نجاشی «۳۸۲ -٤۵۰» و ابوالفتح کراجکی «٤٤۹» وجعفربن محمد دوریستی

# منابع


| | | | |
|---|---|---|---|
| روضات الجنات محمدباقر خونساری چاپ ایران ۱۳۰۷ | | | ۵۶۳-۵۷۰ |
| رجال مامقانی | « نجف | ۱۳۵۲ ج ۳ | ۱ر۱۸۰ |
| الکنی والالقاب شیخ عباس قمی | « صیدا | ۱۳۵۸ ج ۳ | ۵ر۱۶۴ |
| هدیة الاحباب « | « نجف | ۱۳۴۹ | ۴ر۲۴۳ |
| رجال نجاشی | « بمبئی | ۱۳۱۷ | ۷ر۲۸۳ |
| فهرست ابن ندیم | « مصر | ۱۳۴۸ | ۲۵۲و۲۷۹ |
| مجموعه ورام | « تهران | ۱۳۰۲ | ۶۱۱ |
| مستطرفات السرائر ابن ادریس | - | ۱۲۷۰ | اواخر کتاب |
| احتجاج طبرسی | - | ۱۲۶۸ | « |
| فصول سید مرتضی | چاپ نجف | - | مطالعه این کتاب برای آشنائی باحوال وآراء شیخ مفید سودمند می باشد. |
| لؤلؤی البحرین بحرانی | « ایران | ۱۲۶۹ | |
| مستدرک محدث نوری | « تهران | ۱۳۲۱ | خاتمه ۵۱۷ |
| معالم العلما ابن شهرآشوب | « تهران | ۱۳۵۳ | ۱۰۲ر۱۰۰ |
| انساب سمعانی | « لیدن | ۱۹۱۲ | ورق ۲ر۶۱ درکلمه باقلانی |
| تاریخ بغداد خطیب | « مصر | ۱۳۴۹ ج ۳ | ۲۳۱ |
| مرآت الجنان یافعی | « دکن | ۱۳۳۷ ج ۳ | ۲۸ |
| لسان المیزان ابن حجر | « دکن | ۱۳۳۱ ج ۵ | ۳۶۸ |
| شذرات الذهب ابی الفلاح حنبلی | | | جزء ۳ ۱۹۹ر۲۰۰ |

| | | |
|---|---|---|
| فهرست شیخ طوسی | خطی | |
| وسیط استرابادی | « | |
| منهج المقال استرابادی | « | |
| جامع الروات ملا محمد اردبیلی | « | |
| نهایة الامال نورالدین علی بن حیدر قمی | « | |
| مجالس المؤمنین قاضی نورالله | « | |
| « | « | چاپ تهران ۱۲٦۸ |

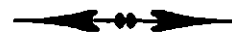
هذه

# (النکت الاعتقادیه)

تألیف

رکن الاسلام آیة الملک العلام العلامة
المحقق الشیخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشیخ
(المفید)

المتوفی سنة ٤١٣ هجریة



ترجمها بالفارسیه
(محمد تقی دانش پژوه)

طبعت فی طهران بمطبعة اقبال
سنه ١٣٦٤

قـال الشيخ الاجل المويد بتسديدالله عز وجل غرة رجـال الاصلاح علم العلم و آيته . و ركن الدين و حجته . فاتحة المحققين واستاد المجتهدين . الثقة الورع المتين . نابغة العراق معلم الاعاظم و ابن المعلم « الشيخ المفيد محمد » بن محمدبن النعمان قدس الله تعالى روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين الصلوة و السلام على أشرف الانبياء والمرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله المعصومين و اهل بيته الطاهرين (و بعد) فهذه عقيدة قادني الدليل اليها وقوى اعتمادى عليها جعلتها في غاية التوضيح والتبيين تحفة لاخواني المؤمنين تقربا الى الله الكريم و طلبا لثوابه الجسيم راجياً ان ينفع به الطالبين انه خير موفق ومعين ورتبتها على خمسة فصول

# (الفصل الاول)

## فی معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتیة والسلبیه

تنبه ایها العاقل ونزل نفسك منزلة المسئو والسائل

ان قلت- انت حادث ام قدیم

قلت- انا حادث غیر قدیم وکل موجود ممکن حادث غیر قدیم

ان قلت- ما حد الحادث وما حد القدیم

قلت - الحادث هو الموجود المسبوق بالعدم والقدیم هو الذی لم یسبق بالعدم

ان قلت- ما الدلیل علی انك حادث

قلت- سبق العدم علی وجودی دلیل علی حدوثی

ان قلت- ما الدلیل علی ان العدم سابق علی وجودك

قلت - الضرورة قاضیة بانی لم اکن موجودا فی زمن نوح علیه

---

# فصل نخستین

## درشناختن خداوند وصفات ثبوتی وسلبی او است

ای خردمند آگاه شو وخودرا بجای سائل ومسئول قرارده

اگر گوئی: توحادثی یا قدیم ؟ گویم : من حادثم نه قدیم وهر موجود ممکن حادث است نه قدیم

اگر گوئی: حد حادث چه و حد قدیم قدیم چیست ؟ گویم : حادث آن موجودی است مسبوق بعدم وقدیم آنستکه مسبوق بعدم نباشد

اگر گوئی: دلیل حدوث توچیست ؟ گویم پیشی داشتن نیستی برهستی من دلیل حدوث من است

اگر گوئی : دلیل اینکه نیستی برهستی تو سبقت دارد چیست ؟ گویم : ضرورت حاکم است که من درزمان نوح ع نبودم پس نیستی من در آنزمان

السلام فعدمی متحقق فی ذالك الزمان ووجودی فی هذا الزمان فعدمی سابق علی وجودی

ان قلت ـ ما الدلیل علی ان کل موجود ممکن حادث

قلت ـ کل موجود من الممکنات اما عرض او جوهر والعرض حادث والجوهر حادث فکل موجود من الممکنات حادث

ان قلت ـ ما حد الجوهر وما حد العرض

قلت ـ الجوهر هو المتحیز والعرض هو الحال بالمتحیز

ان قلت ـ ما حد المتحیز

قلت ـ بحیث یشار الیه اشارة حسیة بانه هنا او هناك لذاته

ان قلت ـ ما حد الحیز

قلت ـ الحیز و المکان عبارتان عن البعد المفروض الذی اشغلته الاجسام بالحصول فیه

---

محقق است وهستی من دراین زمان است پس نیستی برهستی من سبقت دارد

اگر گوئی: بچه دلیل هر موجود ممکن حادث است؟ گویم: هر موجودی ازممکنات یا عرض است یا گوهر وعرض حادث است وگوهر هم حادث میباشد پس هر موجودی ازممکنات حادث است

اگر گوئی: حد گوهر وعرض چیست؟ گویم: گوهر آنستکه حیز داشته باشد وعرض آنستکه درمتحیز حلول کند

اگر گوئی: حد متحیز چیست؟ گویم: آنچه با اشاره حسی بتوان معین کرد که بالذات اینجاست یا آنجا است

اگر گوئی: حد حیز چیست؟ گویم: حیز عبارت است از بعد مفروضی که اجسام بواسطه حصول درآن شاغل شده اند

ان قلت - كم الأقسام الجوهر

قلت - اربعة النقطة والخط والسطح والجسم

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - (حد) النقطة وهو لجوهر الفرد هو المتحيز الذى لا يقبل القسمه فى جهه من الجهات (وحد) الخط هو المتحيز الذى يقبل القسمه فى الطول خاصة (وحد) السطح هو المتحيز الذى يقبل لقسمة فى لطول والعرض خاصة (وحد) الجسم هو المتحيز الذى يقبل القسمة فى الطول والعرض والعمق

ان قلت - ما الدليل على حدوث الجواهر

الدليل على ذالك انها لا تخلو من لحوادث وكلما لايخلو من الحوادث فهو حادث

ان قلت - ماتعنى بالحوادث

---

اگر گوئی: گوهر چند گونه است ؟ گویم گوهر چهار گونه است : نقطه وخط وسطح وجسم

اگر گوئی: حد هريك از اينها چيست ؟ گويم : حد نقطه كه همان گوهر فردمى باشد عبارتست از متحيزيكه درهيچ يكى از جهات قسمت نپذيرد وحد خط عبارتست ازمتحيزى كه دردرازاى تنها بخش پذيرد وحدسطح عبارت است ازمتحيزى كه در درازا و پهنا بخش پذيرد وحد جسم عبارت است از متحيزى كه دردرازا و پهنا وژرفا بخش پذيربباشد

اگر گوئی: دليل حدوث گوهرچيست ؟ گويم : دليل آن آنستكه گوهر ازحوادث جدا نيست وهرچه ازحوادث خالى نباشد حادث خواهد بود

اگر گوئی: ازحوادث چه ميخواهى؟ گويم : چهارچيز حركت وسكون واجتماع وافتراق

قلت ـ اربعة اشياء الحركة و السكون والاجتماع والافتراق

ان قلت ـ ماحد كل واحد منها

قلت ـ حد الحركة حصول جوهر فی مكان عقیب ان كان فی مكان آخر وحد السكون حصول جوهر فی مكانه للاابث فيه وحد الاجتماع حصول جوهرين فی مكانين بحيث لا يمكن ان يتخللهما ثالث وحد الافتراق حصول جوهرين فی مكانين بحيث يمكن ان يتخللهما ثالث

ان قلت ـ ماالدليل على ان هذه العوارض لحادثة لازمة للجواهر

قلت ـ الدليل على ذالك ان الجواهر لابدله من مكان فان كان لابثا فيه كان ساكنا وان كان منتقلا عنه كان متحركا و اذا نسبتة الى جوهر آخر فی مكان آخر فان امكن ان يتخللها ثالث فهو الافتراق والا فهو الاجتماع

---

اگر گوئی: حد هريك چيست ؟ گويم : حركت عبارت است از حصول گوهر درمكانی پس از آنكه درمكان ديگر بوده است و سكون عبارت است از حصول گوهر درمكانيكه درنك نموده واجتماع آنستكه دو گوهر بطوری در دومكان حصول يابند كه گوهر سومی نتواند ميان آنها جدائی اندازد و افتراق آنستكه دو گوهر دردو مكان حصول يابند ولی گوهرديگری هم بتواند ميان آنها واقع گردد

اگر گوئی: بچه دليل اين عوارض حادثه لازم گوهرند ؟ گويم : باين دليل كه گوهرناگزير مكانی دارد پس اگر در آن درنك كند ساكن خواهد بود واگر ازآن منتقل گردد جنبنده خواهد بود وهرگاه آنرا باگوهرديگری بسنجيم اگر گوهر سومی بتواند ميان آنها جايگيرد پس آن دوافتراق وجدائی دارند واگرنه فراهم آمده دارای اجتماع باشد

ان قلت۔ ماالدليل علي حدوث باقى الاعراض

قلت۔ الدليل على ذالك انها تفتقر الى الحيز الحادث والمفتقر الى الحادث حادث

ان قلت۔ قد ثبت ان كل موجود ممكن فهو حادث فهل وجود الحوادث من نفسها أو من غيرها

قلت۔ وجودها من غيرها لا من نفسها

ان قلت ـ ما الدليل على ان وجود لحوادث من غيرها لا من نفسها •

قلت ـ ههناد عويان

---

اگر گوئی: بچه دليل ديگر عرضها حادث هستند ؟ گويم باين دليل كه بحيز حادث نيازدارند ونيازمند بحادث حادث است

اگر گوئی: پس ثابت شد كه هرموجود ممكن حادث است آيا حوادث بخود موجودند يا ازغير ؟ گويم ازغير موجودند نه ازخود

اگر گوئی: دليل اينكه وجود حوادث ازغير است نه از خود چيست گويم : دراينجا دوادعا است نخست آنكه حادث از خود وجود ندارد دوم آنكه وجود حادث ازغير است دليل ادعاى نخستين آنستكه حادث پيش ازوجود خود نيست صرف ونبود محض ميباشد واگر دروجود خود تأثير كند لازم می آيد كه معدوم درخود مؤثر باشد ونيز شيئی درخودش تأثير كند وهردو محال است

دليل ادعاى دوم اينكه چون حادث گاهي صفت عدم دارد وگاهی صفت وجود پس ممكن ميباشد ودرترجيح يافتن وجودآن برعدم بغير نيازمندميشود زيرا برترى يكى از دو متساوى برديگرى محال است پس وجود حادث ازغير ميباشد

الاولى- ان الحادث لاوجود له من نفسه

الثانية - ان الوجود الحادث من غيره (فالدليل) على الاولى ان- الحادث قبل وجوده عدم محض ونفى صرف فلو اثر فى وجود نفسه لزم تاثير المعدوم فيه ولزم تاثير الشي فى نفسه وهما محالان (والدليل على) الثانيه الثانية ان الحادث لما اتصف بالعدم تارة وبالوجود اخرى كان ممكنا فيفتقر فى ترجيح وجوده الى غيره لاستحالة رجحان احد المتساوين على الاخر بلا مرجح فيكون وجود الحادث من غيره

ان قلت- فقد ثبت ان وجود الحوادث من غيرها فالغير الذى اوجد الحوادث هل هو موجود او معدوم

قلت- هو موجود

ان قلت - ما الدليل على انه موجود

قلت - الدليل عليه ان الحوادث موجودة بلا ريب فلو كان موجدها معدوما لزم تاثير المعدوم فى الموجود وهو محال

ان قلت - موجد الحوادث قديم ام حادث

قلت- هو قديم

---

اگر گوئی: اکنونکه ثابت شد که حوادث ازغیرهستی گرفتند آن غیر که حوادث راهستی بخشید موجود است یامعدوم ؟ گویم : موجود است

اگر گوئی: بچه دلیل موجود است ؟ گویم : باین دلیل که حوادث بیشك وجوددارند واگر وجود دهنده آنها معدوم باشد تأثیر معدوم درموجود لازم میآید واین محال است

اگر گوئی : موجد حوادث قدیم است یاحادث ؟ گویم : قدیم است

ان قلت ـ ما الدليل علی انه قديم

قلت ـ الدليل علی ذالك ان كلما نحسبه موجدا للحوادث او كان حادثا مثلها لافتقر ايضا الی محدث كافتقار جملة الحوادث فينتقل الكلام الی هذا المحدث فان كان قديما ثبت المطلوب وانتهت الحوادث الی موجد قديم وان كان هذا المحدث حادثا ايضا فان عاد الی سابقة لزم الدور و ان احيل الی لاحقه لزم التسلسل والدور والتسلسل باطلان فلا بد ان تنتهی الحوادث الی محدث قديم

ان قلت ـ ما حد الدور و ما حد التسلسل

قلت ـ حد الدور توقف كل احد من الشيئين علی اخيه فيما هو موقوف عليه اما بمرتبة او مراتب وحد التسلسل تراقی امور محدثه الی غير النهايه بحيث يتوقف كل سابق منها علی اللاحق به

---

اگر گوئی: چرا قديم است ؟گويم : برای اينكه هرچه را موجد حوادث پنداريم اگر خود حادث باشد بآفريننده ديگری نيازمند ميگردد چنانكه همه حوادث بدان نيازدارند ونقل كلام درهمان آفريننده ميكنيم اگر آن قديم مطلوب ماثابت ميشود ورشته حوادث بآفريننده منتهی ميگرددكه قديم ميباشد واگرآن‌هم حادث باشد پس اگر بهمان آفريننده پيشين بر گردد دورلازم ميآيد واگر بآفريننده ديگری دردرجه بعدازخود بر گشت كند تسلسل لازم ميآيد ودوروتسلسل‌هردوباطل ميباشند پس رشته‌حوادث ناگزير بآفريننده قديمی منتهی ميشود

اگر گوئی: تعريف‌دوروتسلسل‌چيست؟ گويم دورآنستكه دوچيزهريكی برديگری در آنچه كه آنديگری بنخستين محتاج است نيازمند باشند خواه به يكمرتبه خواه بچندمرتبه وتسلسل‌آنستكه اموری حادث تا بی‌نهايت بالاروند چنانكه هرامرپيشين بپسين متوقف باشد

ان قلت - ما الدليل على بطلان الدور

قلت - لانه يفضى الى كون الشئى موجود اقبل وجوده وهو محال والمفضى الى المحال محال

ان قلت - ما الدليل على بطلان لتسلسل

قلت - الدليل على ذالك ان السلسلة الجامعة لجميع اجزاء ممكنه فلا بدلها من مؤثر خارج عنها والخارج عن جميع الممكنات هو واجب الوجود لذاته فتنتهى السلسلة ويبطل التسلسل

ان قلت - موجد الحوادث واجب الوجود ام ممكن

قلت - واجب الوجود

ان قلت - ماحد الواجب وما الممكن

قلت - الواجب هو الذى لا يفتقر فى وجوده الى غيره ولا يجوز عليه العدم

---

اگر گوئی: دلیل بطلان دور چیست ؟ گویم : زیرا در دور کار بجائی می کشد که شیئی پیش از هستی خود موجود باشد و این محال است و هرچه کارش بمحال بکشد محال میباشد

اگر گوئی: دلیل بطلان تسلسل چیست؟ گویم: زیرا رشته که همه اجزاء ممکن را فرابگیرد ناگزیر است مؤثری از خارج داشته باشد و مؤثریکه از همه ممکنات بیرون باشد همانستکه وجود آن بذات واجب است پس رشته به پایان میرسد و تسلسل باطل میشود

اگر گوئی: آفریننده حوادث واجب الوجود است یا ممکن؟ گویم : واجب الوجود است

اگر گوئی: حد واجب چه و ممکن چیست ؟ گویم : واجب آنستکه در هستی خود بغیر نیازمند نبوده و نیستی براو روا نباشد

ان قلت ـ ماالدليل على ان موجدالحوادث واجب‌الوجود

قلت ـ لدليل‌عليها ه اولم يكن‌واجب‌الوجود لكان ممكن الوجود ولوكان ممكنا لافتقر فى‌وجوده الى‌غيره وينتقل‌الكلام الى‌ذالك‌الغيرفان كان واجب‌الوجود فهو موجدالحوادث وان‌كان ممكن‌الوجود افتقرالى موجد آخر فان‌عاد الى سابقة دار وان احيل‌الى‌اللاحق تسلسل و لدور والتسلسل باطلان كما عرفت فلابدان تنتهى الحوادث الى موجد هو واجب‌الوجود لذاته

ان قلت ـ موجدالحوادث هو قادر مختار ام موجب‌ومضطر (۱)

قلت ـ هوقادر مختار

ان‌قلت ـ ماحدالقادر وماالموجب

قلت ـ القادرالمختار هوالذى يمكنه‌الفعل‌والترك بالنسبة الى‌شئى

---

اگر گوئی: چرا آفريننده حوادث واجب‌الوجود است ؟ گويم · زيرا اگر واجب نباشد ممكن‌خواهد بود واگرممكن باشد درهستى خودبغير نيازمند ميشود وبهمان غيرنقل سخن‌ميكنيم اگرآن واجب‌الوجودبود پس‌آفريننده حوادث‌هم اوست واگرآنهم ممكن بود بآفريننده ديگرى نيازمند ميشود پس اگر بهمان اولى برگردد دورپيش ميآيد واگر دراحتياج چيزى پس ازخود برگشت كند تسلسل‌لازم‌ميآيد ودور وتسلسل‌باطل ميباشدچنانكه دانستى پس‌رشته حوادث بآفرينندهٔ پايان ميگيرد كه واجب‌الوجود بذات است

اگر گوئى: آفريننده حوادث توانا ومختار است يا موجب ومضطر ؟
گويم : توانا ومختاراست

اگر گوئى: حد توانا چه وموجب چيست ؟ گويم : توانا ومختار كسى

واحدوالموجب هوالذی یفعل ولا یمکنه الترك (کالنار فی احراقها والشمس فی اشراقها)

ان قلت ـ ماالدلیل علی ان موجد الحوادث قاد مختار

قلت ـ الدلیل علی ذلك انه لولم یکن قادرالکان موجبالما عرفت انه لا واسطة بین القادر و الموجب و لوکان موجبا لکانت الحوادث التی هی آثاره قدیمه ایضاً بقدمه وقدم الحوادث محال فکونه موجبا محال فیکون قاد مختارا

﴿ فی صفات الباریتعالی ﴾

ان قلت ـ موجد الحوادث قادر علی کل مقدور ام علی مقدور دون اخر

قلت ـ قادر عی کل مقدور

---

است که کردن ونکردن کار براو روا باشد وموجب آنستکه بکند ونتواند نکند مانند آتش درسوزاندن وآفتاب درروشن کردن

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث توانا ومختاراست؟ گویم: برای اینکه اگر توانا نباشد موجب خواهد بود زیرادانستی که میان توانا وموجب واسطه نیست واگر موجب باشد حوادثی که آثار اوهستند بهمان قدم او قدیم میشوند ولی قدیم بودن حوادث محال است پس موجب بودن اوهم محال میباشد وناگزیر باید توانا ومختار باشد

## درصفات افریدگار بزرگ

اگر گوئی: آفریننده حوادث برهر مقدوری توانااست یابرکاری توانا واز کاری دیگر ناتوان میباشد ؟ گویم : برهرمقدوری توانا است

ان قلت ـ ماالدليل على انه قادر على كل مقدور

قلت ـ الدليل على ذالك ان نسبة ذاته لمقدسه الى جميع مقدورات مساوية لكونه مجردا ونسبتها فى الاحتياج الى ذاته المقدسة على السوية لكونها ممكنة والامكان علة احتياجها العامة فاختصاص قدرته تعالى به مقدور دون مقدور ترجيح مرغيرمرجح وهو باطل

ان قلت ـ موجدالحوادث عالم ام لا

قلت ـ عالم

ان قلت ـ فماحدالعالم

قلت ـ العالم باالشى هوالذى يكون الشى منكشفا له حاضرا عنده غيرغائب عنه

ان قلت ـ ماالدليل على ان موجدالحوادث عالم

قلت ـ الدليل على ذالك فعله الافعال المحكمة المتقنه وكل من فعل الافعال المحكمة المتقنة كان عالما

---

اگر گوئی: چرا هرمقدوری توانا میباشد ؟ گویم : زیرا ذات پاك او نسبت بهمه مقدورات یکسان است چون مجرداست ونسبت همه در نیاز بذات پاك اوهم برابر میشد چون همه ممکن هستند وامکان تنها علت عمومی نیازمندی آنها است پس توانائی خداوند بزرگوار اگر بمقدور معین اختصاص یابد ترجیح بی مرجح لازم میآید واین خود محال است

اگر گوئی: آفریننده حوادث دانا است یانه ؟ گویم : دانا است

اگر گوئی: تعریف دانا چیست ؟ گویم داننده چیزی کسی است که آن چیز نزد او آشکاربوده وغائب نباشد

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث دانا است ؟ گویم : افعال او محکم و متقن است وهر که دارای فعال محکم ومتقن باشد دانا میباشد

ان قلت ـ ماحد الفعل المحكم المتقن

قلت ـ الفعل الحكم المتقن هو المطابق بالمنافع المقصوده

ان قلت ـ موجد الحوادث عالم بكل معلوم ام بمعلوم دون معلوم

قلت ـ عالم بكل معلوم

ان قلت ـ ماالدليل على انه عالم بكل معلوم

قلت ـ الدليل على ذالك ان نسبة ذاته المقدسة الى جميع المعلومات على سواء لكونه مجرد اولكونه حيا وكل واحد واحد منها صالح لان يكون معلوما للحي فاختصاص علمه تعالى بمعلوم دون معلوم ترجيح من غير مرجح وهو باطل فيكون عالما بكل معلوم و هو المطلوب

ان قلت ـ موجد الحوادث حي ام لا

قلت ـ انه حي

ان قلت ـ ماحد الحي

---

اگر گوئی: تعریف فعل محکم ومتقن چیست ؟ گویم: فعل ومتقن آنست که بامنافع مقصود مطابق باشد

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بهرمعلومی داناست یامعلومی را دانا ومعلوم دیگری را دانانیست ؟ گویم : بهرمعلومی داناست

اگر گوئی: چرا اوهرمعلومی را میداند ؟ گویم : زیرا نسبت ذات پاك او بهرمعلومی یکسان است چون مجرد است وبرای اینکه اوزنده است وهر معلومی هم میسزد که موجود زنده آنرا بداند و اگر علم او بمعلوم معینی اختصاص داشته باشد ترجیح بی مرجح لازم میآید واین باطل است پس اوهر معلومی را میداند وهمین مطلوب ماست

اگر گوئی: آفریننده حوادث زنده است یانه ؟ گویم : زنده است

اگر گوئی: تعریف زنده چیست ؟ گویم : زنده کسی است که قدرت و

قلت - الحی هو الذی یصلح لن یقدر و یعلم

ان قلت - ماالدلیل علی انه حی

قلت - ثبوت القدرة والعلم للشی دلیل علی انه حی

ان قلت - موجد الحوادث سمیع وبصیر ام لا

قلت - سمیع لا باذن بل بمعنی انه عالم بالمسموعات وبصیر لا بعین بل بمعنی انه عالم بالمبصرات

ان قلت - ماالدلیل علی انه سمیع بصیر بهذا المعنی

قلت - الدلیل علی ذالك انه عالم بجمیع المعلومات التی من جملتها المسموعات والمبصرات فیکون عالما بها وسمیعا وبصیرا بهذا المعنی وهو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث مدرك ام لا

قلت - مدرك لا بحاسة یحصل الادراك بواسطتها بل بمعنی انه عالم

---

علم را شایسته باشد

اگر گوئی: چرا او زنده است ؟ گویم : ثبوت توانائی ودانائی برای او دلیل زندگی اواست

اگر گوئی: آفریننده حوادث شنوا وبیناست یانه ؟ گویم : آری شنوا است نه بگوش بلکه شنیدنی‌ها را میداند وبیناست نه بچشم بلکه دیدنی ها را میداند

اگر گوئی: چرا شنوا و بینا است باین معنی؟ گویم : زیرا او بهمه معلومات دانا است واز جمله آنها شنیدنی ها ودیدنی ها میباشند پس آنها را هم میداند وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث مدرك است یانه ؟ گویم مدرك هست اما نه بحاسه که ادراك بدان حاصل میشود بلکه آنچه بحواس ادراك می گردد

بمايدرك بالحواس

ان قلت - ماالدليل على انه مدرك بهذالمعنى

قلت - الدليل على ذالك انه عالم بجميع المعلومات التى من جملتها المدركات فيكون عالماً بالمدركات فيكون مدركا بهذاالمعنى وهو المطلوب

ان قلت - موجدالحوادث مريد وكاره ام لا

قلت - مريد وكاره

ان قلت - ماحدالارادة والكراهة

قلت - الارادة هنا قسمان ارادة لافعال نفسه وارادة لافعال عبيده وكذالك الكراهة فالارادة لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب لوجود الفعل فى وقت دون وقت بسبب اشتماله على مصلحة داعية للايجاد فى ذالك الوقت دون غيره والارادة لافعال عبيده عبارة عن طلب ايقاعها منهم على وجه الاختيار وكراهته لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

---

میداند .

اگر گوئی: چرا مدرك است باین معنی ؟ گویم : زیرا همه معلومات را میداند که ازجمله آنها مدرکات میباشند پس آنهارا هم میداند وباین معنی آنها را ادراك میکند وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث دارای اراده وکراهت است یانه ؟ گویم: بلی دارای اراده و کراهت است

اگر گوئی: تعریف اراده وکراهت چیست ؟ گویم : اراده دراینجا دو گونه است یکی اراده افعال خود دیگر اراده افعال بندگان خود و همچنین است کراهت واراده او نسبت بافعال خود عبارتست ازعلم او که وجود فعلی را دروقتی معین اقتضا کند چونکه درآن فعل مصلحتی هست مقتضی ایجاد آن در همان وقت نه غیر آن واراده اونسبت بافعال بندگان آنستکه بخواهد آنان از روی اختیار آن افعال را ایجاد کنند وکراهت اونسبت بافعال خود عبارتست

لانتفاء الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتماله على مفسدة صارفة عن الايجاد وكراهته لافعال عبيده عبارة عن نهيه اياهم عن ايقاعها على وجه الاختيار

ان قلت ـ ما الدليل على انه مريد لافعال نفسه

قلت ـ انه خصص ايجاد الحوادث في وقت دون آخر والاوقات كلها صالحة للايجاد فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من غير مخصص وذالك المخصص هو الارادة فيكون مريداً لافعال نفسه وهو المطلوب

ان قلت ـ ما الدليل على انه كاره لافعال نفسه

قلت ـ الدليل عليه انه ترك ايجاد الحوادث في وقت دون وقت والاوقات كلها صالحة فلابد من مخصص لاستحالة التخصيص من دون مخصص و ذلك التخصيص هو الكراهة فيكون كارها لافعال نفسه وهو المطلوب

---

ازعلم او که نبود فعلی را دروقت معین اقتضا کند چونکه درآن فعل مفسده هست مانع ازایجاد آن و کراهت او نسبت بافعال بندگان آنستکه آنانرا نهی کند که باختیار آن افعال را ایجاد کنند

اگر گوئی: چرا خداوند نسبت بافعال خو مرید است ؟ گویم برای اینکه او آفرینش حوادث را بوقتی معین اختصاص داد با اینکه همه اوقات شایستگی ایجاد آنهارا داشته پس ناگزیر مخصصی درمیان بود زیرا تخصیص بی مخصص محال است واین مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی بچه دلیل خداوند نسبت بافعالی که ایجاد نمیکند کراهت دارد ؟ گویم : زیرا او با اینکه همه اوقات برای آفریدن حوادث شایستگی دارند آنهارا دربعضی اوقات ایجاد ننمود پس ناگزیر مخصصی وجود دارد زیرا تخصیص بی مخصص محال است واین مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد وهمین است مطلوب ما

ان قلت ـ ماالدليل على انه مريدمن عباده افعالاً كاره منهم افعالا

قلت ـ الدليل على ذالك انه تعالى امرهم بالطاعة فيكون مريداً ونهاهم عن المعصية فيكون كارها لها اذالحكيم لا يأمر الا بما يريده ولا ينهى الاعمايكرهه

ان قلت ـ موجدالحوادث متكلم ام لا

قلت ـ متكلم لابجارحه بل بمعنى ان يوجد حروفاً واصواتاً فى جسم من الاجسام تدل على المعانى المطلوبه له كما فعل فى الشجره حين خاطبه موسى ع

ان قلت ـ ماالدليل على انه متكلم

قلت ـ القرآن والاجماع

ان قلت ـ كلام الله حادث ام قديم

---

اگر گوئی: بچه دليل خداوند ازبندگان خود افعالى را ميخواهد و نسبت ببعضى افعال آنان كراهت دارد ؟ گويم : زيرا خداوند بزرگوار آنانرا باطاعت امرفرموده پس مريدميباشد و از معصيت نهى كرد پس نسبت بمعصيت كراهت دارد زيرا حكيم امر نميكند مگر آنچه كه ميخواهد و نهى نميكند مگر آنچه كه مكروه ميداند

اگر گوئی: آيا آفريننده حوادث متكلم است يانه ؟ گويم : بلى متكلم است اما نه بوسيله عضو بلكه حروف واصواتى را دريكى ازاجسام ايجادمى كند تا برمعانى كه ميخواهد دلالت نمايد چنانكه هنگام گفتگوى باموسى ع همين كار كرد

اگر گوئی: چرا خداوند متكلم است ؟ گويم بدليل قرآن واجماع

اگر گوئی: كلام خداوند حادث است ياقديم ؟ گويم حادث است نهقديم

قلت ـ حادث غيرقديم

ان قلت ـ ماالدليل على ذالك

قلت ـ ألدليل عليه من جهت العقل والنقل (اما العقل) فلان الكلام مركب من حروف واصوات متتالية يتلو بعضها بعضاً فيكون حادثا (واما ـ النقل) فقوله سبحانه (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث) والذكر هو القرآن لقوله سبحانة (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) (وانه لذكر لك ولقومك)

ان قلت ـ موجد الحوادث واحد لاشريك له ام متعدد

قلت ـ واحد لاشريك له

ان قلت ـ ماالدليل على انه واحد بلا شريك

قلت ـ لوكان مع الحكيم الاه آخر لامتنع نفيه عنه لكونه كذبا

---

اگر گوئی: دليل براين مطلب چيست ؟ گويم : هم ازعقل وهم ازنقل برآن دليل هست اما عقل براى اينكه مركب است ازحروف واصوات متوالى كه برخى پس از برخى ديگر بوجود ميآيند پس حادث ميباشد اما نقل چنانكه خداوند پاك فرمود (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث)

و مراد ازذكر قرآن است زيرا فرمود (ما ذكررا فرستاديم وآنرا نگاه ميداريم يعنى قرآن را ونيز فرمود همانا آن (قرآن) براى تووكردم تو ذكرى است

اگر گوئى: آفريننده حوادث يكتا وبى شريك است يامتعدد است؟ گويم يكتااست وشريكى ندارد

اگر گوئى: چرا يكتااست وشريك ندارد ؟ گويم : اگر باحكيم خداى ديگرى باشد ممكن نيست كه آن را نفى كند زيرا دروغ لازم ميآيد ودروغ با

منافيا لحكمته لكن الحكيم قدنفاه فنفيه له دليل على انتفائه والالم يكن الحكيم حكيما كماقال تعالى (شهدالله انه لااله الاهو) (وانما الهكم اله واحد)

ان قلت - موجدالحوادث جوهرام عرض

قلت - ليس بجوهرولاعرض

ان قلت - ماالدليل على انه ليس بجوهرولاعرض

قلت - الدليل على ذالك ان الجواهر اماجوهرفرد او خطاوسطح اوجسم وكل واحدمنها مفتقر وحادث والبارى تعالى ليس بمفتقر لكونه واجب الوجود لذاته وليس بحادث لكونه قديما

ان قلت - ماالدليل على انه تعالى ليس بعرض

قلت - الدليل على ذالك ان العرض مفتقر الى غيره فيكون ممكنا

---

حكمت اومنافى است ولى حكيم آنرا نفى كرد ونفى اوميرساند كه خداى ديگرى وجود ندارد و اگرنه حكيم حكيم نميبود چنانكه خداوند بزرگوار فرمود : (خداوندگواهست كه جزاو خداى ديگرى نيست همانا خداى شما يك خدا است .

اگر گوئى: آفريننده حوادث گوهرنست ياعرض ؟ گويم : نه گوهراست ونه عرض

اگر گوئى: چرا نه گوهراست ونه عرض ؟ گويم: زيرا گوهر ياگوهر فرد است ياخط ياسطح ياجسم واينها هريك نيازمند وحادث هستند ولى خداوند نيازمند نيست زيرا واجب الوجود بذات است وحادث هم نيست چون قديم است

اگر گوئى: چرا عرض نيست ؟ گويم : زيرا عرض بغيرمحتاج است پس

وواجب‌الوجود لیس بممکن فلایکون عرضا

ان قلت - موجدالحوادث یکون فی محل وجهة ام لا

قلت - المحل عبارة عن المتحیز الذی تحل فیه اعراض والجهة هی متعلق الاشارة الحسیه و مقصدالمتحرك الاینی

ان قلت - ماالدلیل علی انه لیس فی محل اوجهه

قلت - الدلیل علی ذالك انه اوحل فی محل او جهه لکان مفتقر الیها وکان محدودا بها فلایکون واجب الوجود لذاته و قد ثبت انه واجب‌الوجود لذاته فلایکون فی محل ولا جهة

ان قلت - موجدالحوادث یتحد بغیره ام لا

قلت - لایتحد بغیره

---

ممکن میباشد ولی واجب‌الوجود ممکن نیست پس عرض نخواهد بود

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث درمحل وجهتی هست یانه ؟گویم · محل عبارتست ازمتحیزی که اعراض درآن حلول کند و جهت همانستکه اشاره بدان تعلق میگیرد وهدف متحرك مکانی میباشد

اگر گوئی: چرا خداوند درمحل وجهتی نیست ؟گویم : زیرا اگردر محل یاجهتی حلول کند محتاج ومحدود بدان میشود پس واجب الوجود بذات نخواهد بود با اینکه ثابت شد که اوواجب‌الوجود بذات است پس درمحل و جهتی نیست

اگر گوئی: آفریننده حوادث بادیگری متحد میشود یانه ؟گویم : بغیر خود متحد نمیگردد

ان قلت ـ ماحد الاتحاد

قلت ـ صيرورة الشيئين واحداً من غير زيادة ولا نقصان

ان قلت ـ ما الدليل على انه لايتحد بغيره

قلت ـ الدليل على ذالك من وجهين الاول ان الاتحاد غير معقول والثانى ان الواجب لو اتحد بغيره لكان ذالك الغير اما واجبا اوممكنا فان كان واجبا لزم تعدد الواجب وهومحال كما عرفت و ان كان ممكنا فالحاصل بعد الاتحاد ان كان واجبا صار الممكن واجبا و ان كان ممكنا صار الممكن واجبا وكلاهما خلاف المفروض وباطل فثبت بطلان اتحاد البارى تعالى بغيره

ان قلت ـ موجد الحوادث مركب ام لا

قلت ـ ليس بمركب

---

اگر گوئی: تعریف اتحاد چیست ؟ گویم : اینکه دوچیز بی کم وبیش یکی گردند

اگر گوئی: چرا خداوند باغیر متحد نمیشود ؟ گویم : ازدوراه ٠ نخست اینکه اتحاد معقول نیست ٠ دوم اینکه اگر واجب با دیگری متحد شود آن دیگری یاواجب است یاممکن اگرواجب است تعدد واجب لازم میآید واین چنانکه دانستهٔ محال است واگر ممکن است پس از اتحاد آندو اگرواجب حاصل شود ممکن واجب میگردد واگرممکن حاصل شود ممکن واجب میگردد وهردو خلاف فرض است وباطل پس ثابت شد که اتحاد آفریدگار بزرگ با غیر باطل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث مرکب است یانه ؟ گویم : مرکب نیست

ان قلت ـ ما الدليل على ذالك

قلت ـ الدليل على ذالك انه لوكان مركبا لافتقر الى جزئه و جزوه غيره فيكون مفتقرا الى غيره فيكون ممكنا ولا نه لوكان مركبا لسبق على وجوده وجود جزئه فيكون حادثا والبارى تعالى لايكون حادثا ولا ممكنا فلايكون مركبا

ان قلت ـ موجد الحوادث هل يرى بحاسة البصر اولا

قلت ـ لايجوز ان يرى بحاسة البصر

ان قلت ـ ما الدليل على انه غير مرئى

قلت ـ الدليل على ذالك ان المرئى بحاسة البصر لابد ان يكون فى جهة والله تعالى منزه عن الجهه والمحل

---

اگر گوئی: چرا ؟ گویم : زیرا اگر مرکب باشد بجزء خود نیازمند میشود وجزء او غیر ازاواست پس بغیر محتاج است ومحتاج بغیر ممکن است پس او ممکن میباشد وبرای اینکه اگر مرکب باشد وجود جزء او بر وجود خود اوسبقت میگیرد پس حادث میشود بااینکه آفریدگار بزرك نه حادث است ونه ممکن پس مرکب نیست

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بحاسه بینائی دیده میشود یا نه ؟ گویم : روانیست که باحاسه بینائی دیده شود

اگر گوئی: چرا دیدنی نیست ؟ گویم : زیرا چیزی که با حاسه بینائی دیده شود ناگزیر درجهتی هست بااینکه خداوند پاك ازجهت و محل منزه میباشد ٠

ان قلت ـ موجد الحوادث غنی عن غیره ام مفتقر الی غیره

قلت ـ غنی عن غیره لانه واجب الوجود لذاته وغیره ممکن وکل ممکن یفتقر بذاته الی الواجب لذاته فیکون الله تعالی غنیاً عن غیره و یکون غیره هو الفقیر الیه تعالی

## (الفصل الثانی فی العدل)

ان قلت ـ موجد الحوادث عدل حکیم ام لا

قلت ـ عدل حکیم

ان قلت ـ ماحد العدل الحکیم

قلت ـ العدل الحکیم هو الذی لایفعل قبیحا ولایخل بواجب

---

اگر گوئی: آفریننده حوادث ازغیر بی نیاز است یا بغیر احتیاج دارد ؟ گویم : ازغیر بی‌نیاز است زیرا واجب‌الوجود بذات است وغیر او ممکن می باشد وهرممکنی بذات خود محتاج است بواجب ذاتی پس خداوند پاك ازغیر بی‌نیاز است ودیگران همه باو محتاج میباشند

## فصل دوم در عدل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث عادل وحکیم است یانه ؟ گویم : عادل است وحکیم

اگر گوئی: تعریف عادل وحکیم چیست ؟ گویم : عادل و حکیم کسی است که کارزشت نمیکند وبامر واجب اخلال روا نمیدارد

ان قلت ـ ماحدالقبيح و ماحدالواجب

قلت ـ القبيح هوالفعل الذی يذم فاعله فی‌الدنيا و يعاقب فی ـ العقبی ويمدح تارکه فی‌الدنيا ويثاب فی الاخری والواجب هوالـذی يمدح فاعله فی‌الدنيا ويثاب فی‌الاخرة ويذم تارکه فی‌الدنيا ويعاقب فی‌ـ الاخره

ان قلت ـ ما الدليل علی انه عدل حکيم‌لايفعل قبيحاً ولايخل بواجب

قلت ـ الدليل علی ذالك انه لولم‌يکن کـذالك لكان ناقصا تعالی‌الله عن‌ذلك علواً کبيراً وايضاًلوجاز عليه فعل لقبيح لجازعليه الكذب فيرتفع ـ الوثوق بوعده ووعيده وترتفع‌الاحكام الشرعيه وينقض‌الغرض‌المقصود من‌بعث‌الانبياء والرسل

---

اگر گوئی: تعريف زشت وواجب چيست ؟گويم : زشت کاری ايستکه عامل‌آن دردنيا مذمت گردد ودرآخرت کيفر بيند وتارك آن در دنيا ستايش بيند ودرآخرت پاداش گيرد وواجب آنستکه عامل‌آن در دنيا ستايش گردد و درآخرت پاداش گيرد وتارك‌آن دردنيا مذمت شود ودرآخرت کيفربيند

اگر گوئی: چرا خداوند عادل وحکيم است وکارزشتی‌نميکند وبامر واجب اخلال‌روا نميدارد ؟گويم : زيرا اگر چنين نباشد ناقص خواهد بود با اينکه خداوند ازنقص بسی منزه ميباشد ونيزاگربراوکارزشت روا ميبوددروغ هم ميتوانست بگويد پس‌بيم ونويد او اطمينانی نبود واحکام دينی ازميان ميرفت وغرضيکه در بعثت پيغمبران ورسولان منظوراست نقض ميگرديد

## ﴿الفصل الثالث في النبوة﴾

ان قلت ـ حكمة الله تقتضي بعث الانبياء والرسل ام لا

قلت ـ تقتضي ذلك وتوجبه

ان قلت ـ ماحد النبي وماحد الرسول

قلت ـ النبي هو الانسان المخبر عن الله بغير واسطة احد من البشر اعم من ان يكون مأموراً من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم ام لا ـ والرسول هو الانسان المخبر عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر مأمورا من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم

ان قلت ـ ما الدليل على ان نصب الانبياء وجب في الحكمة

قلت ـ الدليل على ذلك انه لطف واللطف واجب في الحكمه

ان قلت ـ ماحد اللطف

---

## فصل سوم در نبوت است

اگر گوئی: آیا حکمت خداوند مقتضی استکه پیغمبران مبعوث گردند یا نه؟ گویم: بلی مقتضی همین است وآنرا ایجاب میکند

اگر گوئی: پیغمبر چه وتعریف رسول چیست؟ گویم: پیغمبر انسانی است که بی توسط هیچ بشری از جانب خداوند خبر بیاورد خواه مأمور باشد که اوامر ونواهی اورا بقومی رساند یامأمور نباشد و رسول انسانی است که از جانب خدا بی واسطه بشری خبر دهد ومأمور باشد که اوامر و نواهی اورا بقومی برساند

اگر گوئی: چرا بعثت پیغمبران لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه لطف است ولطف بحکیم واجب است

اگر گوئی: تعریف لطف چیست؟ گویم: لطف چیزی است که مکلف باآن بطاعت نزدیك واز معصیت دور میگردد ولی نه تا حدی که در تمکین

قلت - اللطف مايقرب المكلف معه الى الطاعة ويبعد عن المعصية ولا حظ له فى التمكين ولم يبلغ الاخبار

ان قلت- ما الدليل على ان اللطف واجب فى الحكمة

قلت - الدليل على وجوبه توقف غرض المكلف عليه فيكون واجبا فى الحكمة وهو لمطلوب

ان قلت - من نبى هذه الامة

قلت - محمد بن عبدالله بن عبد لمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى الله عليه وآله وسلم

ان قلت — ما الدليل على نبوته

قلت - الدليل على ذلك انه ادعى النبوة و ظهرت المعجزة على يديه فهو نبى حقا

ان قلت - ماحد المعجز

---

مكلف دخيل باشد يابدرجه اجبار رسد

اگر گوئى: چرا لطف لازمه حكمت است ؟ گويم : براى اينكه غرض مكلف برآن متوقف است پس لطف لازمه حكمت ميباشد و همين است مطلوب ما

اگر گوئى: پيغمبر اين امت كيست ؟ گويم : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف صلى الله عليه وآله وسلم

اگر گوئى : دليل برنبوت اوچيست ؟ گويم: زيرا او دعوى پيغمبرى كرد ومعجزه آورد پس براستى پيغمبر است

اگر گوئى : تعريف معجزه چيست ؟ گويم : معجزه امريست بيرون از

قلت ـ المعجز هوالامر الخارق للعادة المطابق للدعوى المقرون بالتحدى المتعذر على الخلق اتيان مثله

ان قلت ـ بم علمتم انه ادعى النبوة واظهر المعجز على يديه

قلت ـ علمنا ذالك باالتواتر فانه لايشك احد فى ان رجلا اسمه محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب ظهر بمكة وادعى النبوه

واما ظهور المعجز على يديه فاكثر من ان تحصى حتى ضبط له المسلمون الف معجزة من جملتها القرآن وانشقاق القمر و حنين الجذع ونبوع الماء من بين اصابعه وختم الحصا وشكاية البعير وسلام الغزالة و كلام الذئب وكلام الذراع المسمومه واشباع الخلق الكثير من الزاد ـ القليل واحياء الميت والاخبار باالغيب وامثال ذلك

ان قلت ـ ما الدليل على ان كل من ادعى النبوة وظهر المعجز على يديه فهو نبى

---

عادت ومطابق باادعا ومقرون باتحدى كه مردم نتوانند مانند آنرا بياورنند

اگر گوئى : ازچه راه دانستيد كه اودعوى پيغمبرى كرد ومعجزه آورد ؟

گويم : از روى تواتر زيرا كسى شك ندارد كه مردى بنام محمدبن عبداللهبن عبدالمطلب درمكه پيدا شده ودعوى پيغمبرى كرد اما معجزاتى كه آوردنتوان شماره كرد بدرجهٔ كه مسلمانان براى اوهزار معجزه بشمار آوردند كه ازآنها قرآن وشكافتن ماه وناليدن شاخه خرما وجوشيدن آب ازميان انگشتان او و ستايش سنگريزه وشكايت شتر وسلام آهو وسخن گفتن گرگ وذراع زهرآلود وسير نمودن مردم بسيارى ازخوردنى اندك وزنده كردن مرده وخبر دادن ازغيب ومانند اينها

اگر گوئى : چرا هركه دعوى نبوت كرد ومعجزه آورد پيغمبراست ؟

قلت ـ هذه مقدمة ضرورية لاتفتقر الى دليـل لكننا ننبه عليها فنقول :

المعجز فعل الله وهو قائم مقام التصديق ومن صدقه الله فهو صادق لاستحالة ان يصدق الكذاب

ان قلت ـ هل النبي الذي اثبتموه معصوم ام لا

قلت ـ معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو و لنسيان والذنوب الصغيره والكبيرة عمداً و سهواً

ان قلت ـ ما حد العصمة

قلت ـ العصمة لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما

ان قلت ـ ما الدليل على انه معصوم من اول عمره الى آخره

---

گويم : اين مقدمهٔ ايست بديهى ونيازى بدليل ندارد ولى مابراى تنبيه ميگوئيم: معجزه كار خداست و بجاى تصديق او است و كسى را كه خدا تصديق كند راستگومى باشد زيرا محال استكه دروغگورا خدا تصديق نمايد

اگر گوئى : آيا پيغمبريكه ثابت كرديد معصوم است يانه ؟ گويم: از آغاز تا پايان زندگى از سهو ونسيان وگناهان صغيره وكبيره چه عمدى چه سهوى معصوم مى باشد

اگر گوئى : تعريف عصمت چيست ؟ گويم : عصمت لطفى استكه خداوند درباره مكلف اجرا ميكند تا نگذارد ازاو گناهى سرزند يانافرمانى كند با اينكه هردو را مى تواند

اگر گوئى : چرا پيغمبر از آغاز تا پايان عمر معصوم مى باشد ؟ گويم :

قلت ـ الدليل على ذلك انه لوعهد منه السهو والنسيان لارتفع الوثوق منه عند اخباراته ولوعهد منه خطيئة لتنفرت العقول من متابعته فتبطل فائدة البعثة

ان قلت ـ هل علمتم من دينه انه خاتم الانبياء ام لا

قلت ـ علمنا من دينه ذلك

ان قلت ـ بم علمتموه

قلت ـ علمنا ذلك بالقرآن والحديث اما القرآن فلقوله تعالى ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم لنبيين) واما الحديث فلقول النبي (ص) لعلي (ع) انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي

---

براى اينكه اگر سهو ونسيانى از او ديده شود از خبرهائى كه ميدهد سلب اطمينان ميشود واگر گناهى ازاو سرزند عقول از پيروى اوميگريزند وبعثت او بى هوده ميماند

اگر گوئى : از دين پيغمبر اسلام دانستيد كه اوخاتم پيغمبران است يانه؟ گويم : بلى از دين او همچه فهميديم

اگر گوئى : ازچه راه دانستيد ؟ گويم : ما اين را از قرآن وحديث دانستيم اما قرآن براى اينكه مى فرمايد ( محمد پدرهيچيك از مردمان شما نيست بلكه رسول خدا وخاتم پيغمبران مى باشد ) اما حديث براى اينكه پيغمبر(ص) بعلى ع فرمود تو نسبت بمن مانند هارونى نسبت بموسى مگراينكه پيغمبرى پس ازمن نيست

## *الفصل الرابع في الامامة*

ان قلت ـ الحكمة تقتضي نصب الامام وتوجبه ام لا

قلت ـ الحكمة تقتضي نصب الامام وتوجبه

ان قلت ـ ما حد الامام

قلت ـ الامـام هو الذي له الرياسة العامة في امور الدين والدنيا نيابة عن النبي (ص)

ان قلت ـ ما الدليل على ان الامامة واجبه في الحكمه

قلت ـ الدليل على ذلك انها لطف واللطف واجب في الحكمه

ان قلت ـ هل يشترط في الامام ان يكون معصوما ام لا

قلت ـ يشترط العصمه في الامام كما يشترط في النبي

ان قلت ـ ما الدليل على ان الامام يجب ان يكون معصوما

---

## فصل چهارم در امامت است

اگر گوئی: آیا حکمت او اقتضا و ایجاب میکند که امامی منصوب گردد یا نه؟
گویم: بلی حکمت اقتضا دارد که امامی نصب شود و آنرا ایجاب میکند
اگر گوئی: تعریف امام چیست؟ گویم: امـام آنستکه در کار های دین ودنیا به نیابت از پیغمبر ریاست عمومی دارد
اگر گوئی: چرا امامت لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه لطف است ولطف لازمه حکمت است
اگر گوئی: آیا شرط است که امام معصوم باشد یانه: گویم: عصمت چنانکه درپیغمبر شرط است درامام هم شرط می باشد

قلت ـ الدليل علي ذالك من وجوه الاول انه لوجاز عليه الخطاء لافتقر الى امام آخر يسدده ثم ننقل الكلام اليه ويتسلسل او يثبت المطلوب (الثاني) انه لوجاز عليه فعل الخطيئه (اما ان) يجب الانكار عليه ولا فان وجب الانكار عليه سقط محله من القلوب فلا يتبع والغرض من نصبه اتباعه (فينتقض الغرض) وان لم يجب الانكار عليه سقط وجوب النهي عن المنكر و هو باطل (الثالث) انه حافظ للشرع فلوام يكن معصوماً لم تؤمن منه الزيادة والنقصان

ان قلت ـ من امام هذه الامه بعد رسول الله (ص)

قلت ـ علي ابن ابيطالب (ع)

---

اگر گوئی : چرا امام باید معصوم باشد ؟ گویم : بچند دليل :

نخست اینکه اگر برامام خطا روا باشد بامام دیگری محتاج میشود تا او را هدایت کند ودر باره آن یکی هم همین سخن پیش میآید وتسلسل میشود یا اینکه مطلوب به ثبوت میرسد

دوم اینکه اگر برامام گناه کردن روا باشد یابایه او را نهی نمود یانبایه نهی کرد پس اگر واجب باشد که او را نهی کرد ازمقامی در دلها دارد پا ئین میآید وازاو پیروی نمیکنند بااینکه مقصود از نصب او تبعیت ازاوبود ونقض غرض میشود و اگر نهی او واجب نباشد وجوب نهی از منکر مرتفع میشود و این باطل است

سوم اینکه امام نگاهبان شرع است واگر معصوم نباشد اطمینانی از اونیست وشاید ازشرع بکاهد یا برآن بیافزاید

اگر گوئی : پس از رسول خدا پیشوای این امت کیست ؟ گویم : علي بن ابي طالب

ان قلت - بم علمتم انه الامام

قلت - علمناه بالنص المتواتر من الله تعالی ومن رسوله ص (اما الذی) هو من الله تعالی فمثل قوله تعالی - انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون - و مثل قوله (تعالی) الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی - ومثل قوله تعالی یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك - و مثل قوله تعالی وان تظاهرا فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین - ومثل قوله تعالی - قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم و امثال ذلك - (واما الذی) هو من رسول الله فمثل قوله انت الخلیفه من بعدی وانت وصی وقاضی دینی وسلموا علیه بامرة المومنین و اقضاکم علی و تعلموا منه

---

اگر گوئی: از کجا دانستید که او امام است ؟ گویم: از نصوص صریحی که از خدا ورسول بتواتر بما رسیده اما آنچه که از خدا رسید چنانکه فرمود (همانا ولی شما خدا است ورسول او و کسانیکه ایمان آوردند ونماز میگذارند ودر حال رکوع زکوة میدهند) ومثل اینکه فرمود (امروز برای شما دین تان را کامل کردم ونعمت خود را بر شما تمام نمودم) وباز فرمود (ای پیغمبر آنچه از پروردگار تو بتو رسید بمردم برسان) ونیز فرمود (اگر پشت کردند خدا و جبرئیل ومؤمنین صالح مولای او می باشند) وباز فرمود

(بگو بیائید تا پسران ما وپسران شما و زنان ما وزنان شما وخود های ما وخود های شما را بخوانیم) ومانند اینها آنچه از رسول خدا رسیده چنانکه فرمود (تو پس از من جانشین من هستی) و (تو وصی ووام گذار من هستی) و (براو بعنوان امیرمؤمنان سلام دهید) و (بهترین قاضی در

ولاتعلموه واسمعوا له واطيعوه ـ ومن كنت مولاه فعلي مولاه ـ وانت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لانبي بعدي ـ اللهم آتني باحب الخلق اليك يأكل معي هذا الطاير ـ وانا مدينة العلم وعلي بابها وانعم الراكبان هما وابوهما خير منهما ولاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراراً غير فرارا ـ ومثل مواخاته وتزويجه وتعميمه بعمامته وركوبه على ناقته و امثال ذالك

ان قلت ـ من الامام بعد علي ع

قلت ـ ولده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد الهادي ثم الحسن العسكري ثم الخلف القائم المهدي

---

مهان شما علي است ) و ( ازاو بیاموزید وبد ونیاموزید ) و ( از اوبشنوید وفرمان برید ) و ( هرکه را من مولاهستم علي هم مولای او است ) و ( تو نسبت بمن مانند هرونی نسبت بموسی ) و ( بارخدا یا کسی را که از همه دیگران بیشتر دوست میداری نزدم بفرست تا این مرغ را بامن بخورد) و ( من شهرعلم وعلي درآنست ) و ( این دونفر بهترین سوارگان هستند و پدرشا بهتر از خود آنها است ) و ( بخدا سوگند فردا پرچم را بکسی خواهم داد که خدا ورسول اورا دوست میدارند واو نیز آنهارا دوست میدارد حمله کنندهٔ ایستکه هرگزنمی گریزد ) و چنانکه پیغمبربا اوعقد برادری بست و دختر خود را بدو داد ودستار خویش برسر او بست و بر شتر او سوار شد ومانند آنها

اگر گوئی : پس ازعلي امام کیست ؟ گویم : فرزندش حسن سپس حسین سوم علي بن الحسین سپس محمد بن علي سپس جعفر بن محمد سپس موسی

صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین

ان‌قلت - ماالدلیل علی امامة کل واحد من هولاء المذکورین

قلت - الدلیل‌علی ذالك ان‌النبی نص علیهم نصا متواترا بالخلافه مثل‌قوله(ص) للحسین‌ع ابنی‌هذا امام ابن‌امام اخو امام ابوائمة تسعة تاسعهم قائمهم یملاء‌الارض قسطا وعدلا کما ملئت جوراً وظلماً ومثل قوله(ص) فی‌القائم ع لولم یبق من‌الدنیا الاساعة واحدة لطول‌الله تلك الساعة حتی یخرج‌رجل من‌ذریتی‌اسمه‌کاسمی‌و کنیته‌کنیتی‌یملاء‌الارض قسطاً وعدلا کما ملئت جوراً وظلماً یجب علی کل‌مخلوق متابعة.ولان کل‌امام نص علی‌من بعده نصا متواترا بالخلافه و انهم علیهم‌السلام ظهر عنهم معجزات وکرامات خارقة للعاده لم تظهرعلی‌یدغیر هم‌کعجن الحصا وختمه وامثال ذالك

---

بن جعفر سپس علی‌بن موسی سپس محمدبن علی سپس علی‌بن محمد هادی سپس حسن‌عسکری سپس خلف قائم مهدی صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین

اگرگوئی : دلیل برامامت هریك ازاینهاکه ذکرشد چیست؟ گویم : برای اینکه پیغمبرص تصریح بامامت آنهاکردوبتواتربمارسید چنانکه در باره حسین ع فرمود این پسرم امام است وبرادر امام وپدر نه امام‌که نهمین‌آنان قائم آنها است وچون زمین ازظلم وستم پرشود از عدل وداد پرمیکند و چنانکه‌درباره قائم‌فرمود: (اگرازعمردنیا ساعتی‌هم بیش‌نماند خدا آنراطولانی میکند تامردی ازخداندان من‌ظاهرشودکه نامش نام من و کینت او کینت من است وچنانکه زمین ازظلم وستم پرمیشود او آنرا ازعدل وداد پرمیکند وبر هرافریدهٔ پیروی‌او واجب می‌باشد . وبرای اینکه هرامامی بجانشینی امام بعدی تصریح نمود وبتواتر نقل شد ونیز از آنها معجزات وکراماتی خارج از عادت ظاهرشده است که ازدیگران ظاهر نگشت مانند خمیر کردن سنك ریزه

ان قلت - من امام هذ الزمان

قلت - القائم المنتظر محمدالمهدی بن الحسن العسکری علیه - السلام

ان قلت - هو موجود اوسیوجد

قلت - هوموجود من زمان ابیه الحسن العسکری لکنه مستتر الی ان یاذن له الله بالخروج فیملا الارض قسطاً و عدلا کما ملئت جوراً و ظلماً

ان قلت - ماالدلیل علی وجوده

قلت - الدلیل علی ذلك ان کل زمان لابد فیه من امام والالخلا الزمان عن امام مع انه لطف واللطف واجب علی الله تعالی فی کل زمان

ان قلت - ماوجه الاستتاره

---

وستایش آن ومانند اینها

اگر گوئی : امام این زمان کیست ؟ گویم : قائم منتظر محمد مهدی پسر حسن عسکری علیه السلام

اگر گوئی : اکنون هست یاپدیدارخواهد شد ؟گویم : بلی اواز زمان پدرش حسکری ٤ بود ولی پنهان است تا اینکه خداوند بدو اذن خروج دهد و زمین را همانگونه که ازظلم وستم برشده ازعدل وداد پر کند

اگر گوئی : دلیل وجودش چیست ؟ گویم : زیرا ناگریز باید درهر زمان امامی باشد واگرنه زمان خالی ازامام میماند با اینکه وجودامام لطف است ولطف همیشه برخداوند متعال واجب است

اگر گوئی : چرا پنهان شد ؟گویم : زیرا دشمنان بسیار دارد ویاران کم وممکن است مصلحتی نهانی در پنهان شدن او باشد که خداوند علم

قلت - وجه استتاره كثرة العدو وقلة الناصر ويجوز ان يكون لمصلحة خفية استاثر الله تعالى بعلمها

ان قلت - قد تقدم ان الامام وجوده لطف واللطف واجب فاذا كان مستترا كان الله تعالى مخلا بالواجب تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا

قلت - اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه بالامامة والله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخلا بالواجب وانما الاخلال بالواجب من قبل رعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه ويمتثلوا اوامره و نواهيه ويمكنوه من انفسهم فحيث لم يفعلو ذلك كانوا مخلين بالواجب فهلاكهم من قبل انفسهم

ان قلت - ما لطريق الى معرفته حين ظهوره بعد استتاره

قلت - الطريق الى ذلك ظهور المعجز على يديه

---

بدانرا بخود اختصاصی داد

اگر گوئی : که پیش گفته شد که وجود امام لطف است ولطف هم واجب حال اگر مام پنهان باشد لازم میآید که خداوند پاك بامر واجب اخلال کرده باشد با اینکه خدا از چنین فعلی متعالی است ؟ گویم : لطفی که در موضوع امام برخدا واجب است آنستکه ویرا نصب کند واورابامامت مکلف سازد وخداوند هم این کاررا کرده است پس درامرواجب اخلال ننمود واز قبل رعیت نسبت بواجب کوتاهی شده زیرا آنها بایستی از امام پیروی کنند و او امر ونواهی او را اطاعت نمایند واو را نسبت بخود اختیار دهند وچون این کار را نکردند مخل بواجب شدند پس هلاك آنها ازقبل خود آنها است

اگر گوئی : امام پس از اینکه پنهان شده بخواهد ظهور کند از چه راه میشود اورا شناخت ؟ گویم : راه شناختن او آنستکه بدستش معجزه پدید آید .

﴿الفصل الخامس فی المعاد﴾

ان قلت ـ اکل متصف بالحیاة هل یعاد بعد الموت ام لا

قلت ـ کل من اتصف بالحیاة یعاد بعد الموت

ان قلت ـ ماالدلیل علی ذالك

قلت ـ الدلیل علی ذلك قوله تعالی

(وما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم مافرطنا فی الکتاب من شئی ثم الی ربهم یحشرون) واخبار الصادق به العقل والنقل دالان علی أعاده من له عوض او علیه عوض والنقل دال علی اعادة الجمیع

ان قلت ـ ماجابه النبی من سؤال القبر ومنکر ونکیر و مبشر و بشیر وحشر الابدان والنفوس والمیزان وتطایر الکتب وشهادة الجوارح

---

# فصل پنجم در معاد است

اگر گوئی : هرچه به زندگی وصف میشود پس از مرگ عود میکند یا نه ؟ گویم : بلی هرزندهٔ پس ازمرك عود میکند

اگر گوئی : چرا ؟ گویم : دلیلش گفتار خداوند است ( هریك از چهار پایان روی زمین وپرندگانیکه با دوبال خود پرواز میکنند امت هائی هستند مانند شما و در کتاب ما چیزیرا تفریط ننمودیم وسپس آنها بسوی پروردگار خود محشور میشوند ) ونیز مخبر صادق بدان خبر داد وعقل ونقل هردو دلالت دارندکه هر کس خواهنده یادهنده عوضی باشد عود میکند و دلیل نقلی هم عود همه زندگان را میرساند

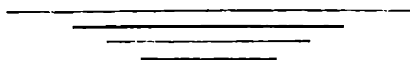
اگر گوئی: آنچه پیغمبرخبرداد از پرسش گور ومنکرنکیر ومبشروبشیر وحشرابدان ونفوس ومیزان وتطایر کتب و گواهی جوارح وپل صراط وبهشت

والصراط والجنة وما وعدالله فيها من النعيم الدائم الذى لاينقطع ابداً و النار و ما وعدالله فيها من العذاب الدائم الذى لا ينقطع ابدا شفاعة محمد (ص) لاهل الكبائر والكوثر الذى يسقى منه امير المؤمنين عليه السلام عطاشى المؤمنين حق ام لا

قلت . حق لايشك فيه احد من المؤمنين

ان قلت . ماالدليل على ان كل ماجاء به النبى حق

قلت . الدليل على ذلك انه عليه الصلوة والسلام المعصوم وكل ما اخبر به المعصوم فهو حق والا لم يكن المعصوم معصوما فيكون ما اخبر به النبى (ص) حقا



---

با لذت دائم و پایان نا پذیر یکه خداوند بدان نوید داد ودوزخ با رنج دائم و ابدی که خداوند ازان بیم داد وشفاعت پیغمبر وخاندان او در باره مرتکبین گناه کبیره وحوض کوثر یکه امیرمؤمنان تشنگان مؤمن را از آن سیراب میکند همه راست است یانه ؟ گویم : بلی راست است و هیچ مؤمنی در آن شك ندارد

اگر گوئی : چرا هرچه پیغمبرص خبرداد راست است ؟ گویم : برای اینکه اومعصوم است وهرچه معصوم آگهی داد راست میباشد واگرنه معصوم معصوم نبود پس آنچه پیغمبر خبرداد راست می باشد

نص نسخة النكت الاعتقادية تصنيف المرجع والمقتدى

للشيعة الامامية الشيخ المفيد قدس سره

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

# فهرست مطالب کتاب


| | | |
|---|---|---|
| شرح حال مفید | « ازصفحه الف | تاصفحه هـ » |
| منابع | » « و | » ز « |
| الفصل الاول فی معرفة الله سبحانه و صفاته الثبوتیه و السلبیة | » « ۳ | » ۲۴ « |
| الفصل الثانی (فی العدل) | » « ۲۴ | » ۲۵ « |
| الفصل الثالث (فی النبوة) | » « ۲۶ | » ۳۰ « |
| الفصل الرابع (فی الامامة) | » « ۳۱ | » ۳۷ « |
| الفصل الخامس (فی المعاد) | » « ۳۸ | » ۳۹ « |